

مبانی مطالعه تطبیقی سیاستگذاری فرهنگی با محوریت مرجعیت‌ها

مجید وحید^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محمد صفار

دانشجوی دکتری سیاستگذاری عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۱۵ - تاریخ تصویب: ۹۵/۲/۲۵)

چکیده

در این مقاله ضمن ارایه تعاریفی چند از فرهنگ و نقش آن در اجتماع انسانی، به بررسی نقش و اهمیت مطالعات تطبیقی فرهنگی می‌پردازیم. اگر این گفته مشهور را بپذیریم که «تجربه پدر علم است»، از مطالعات تطبیقی می‌توان به عنوان یکی از اصلی‌ترین راه‌های استفاده از تجربه در علوم انسانی یاد کرد. در مطالعات تطبیقی می‌توان به موضوعات مختلف با رویکردهای متفاوتی نزدیک شد و یکی از آن‌ها در مطالعه سیاست فرهنگی، استفاده از مفهوم مرجعیت‌هاست. مرجعیت به ما کمک می‌کند تا سمت و سوی سیاست‌های فرهنگی کشورها را دریافته و میزان اثربخشی سیاست‌هایشان را تا حد قابل قبولی ارزیابی کنیم. کشورها رویکردهای مختلفی به سیاست فرهنگی اتخاذ می‌کنند که آنها را بر طیفی از مداخله حداقلی تا حداکثری قرار می‌دهد. امروزه حفظ تنوع فرهنگی به عنوان یک مرجعیت کلان بین‌المللی در عرصه سیاستگذاری فرهنگی پذیرفته شده و بر اهمیت آن در دستیابی به توسعه متوازن تاکید می‌شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، سیاستگذاری فرهنگی، مطالعه تطبیقی، مرجعیت، تنوع فرهنگی

^۱ - mvahid@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)

مقدمه

فرهنگ رشته‌ایست نامرئی که افراد یک جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همچنین به الگوی رفتار انسان اشاره دارد. هنر، ادبیات، زبان و مذهب در یک جامعه، معرف فرهنگ آن هستند. فرهنگ خود را در شیوه زندگی افراد جامعه باز می‌تاباند. ارزش‌های اخلاقی افراد یک جامعه نیز فرهنگ آن‌ها را به تصویر می‌کشد. اهمیت فرهنگ در پیوند وثیق آن با زندگی افراد نهفته است. فرهنگ‌های مختلف جهان به شیوه زندگی ساکنین بخش‌های مختلف آن تنوع بخشیده‌اند.

ما در درون یک فرهنگ متولد می‌شویم و در مراحل اولیه زندگی فرهنگ خود را یاد می‌گیریم. گاهی از این فرایند با عنوان اجتماعی شدن یاد می‌کنند. هر جامعه به اعضای خود نظام ارزشی‌ای را که مقوم فرهنگ خویش است منتقل می‌کند. بچه‌ها یاد می‌گیرند که چگونه علائم و نشانه‌ها را که در هر فرهنگ معنایی قراردادی دارند، درک و از آن‌ها استفاده کنند. والدین و خانواده، دوستان و رسانه‌های جمعی به‌ویژه تلویزیون در اجتماعی شدن بچه‌ها نقش‌آفرینی می‌کنند و اغلب گاهی متوجه نیستیم که خود بخشی از این فرایند هستیم.

فرهنگ، یکی از وجوه تمایز انسان با حیوان و عامل مهم هویت‌بخشی به اجتماعات انسانی است. فرهنگ، مجموعه‌ای از نهادها، ساختارها یا الگوهای را در بر می‌گیرد که هویت معنوی جوامع را شکل می‌دهد. از این رو، برای فهم و شناسایی جوامع انسانی، شناخت فرهنگ آن‌ها ضروریست. فرهنگ، در واقع تشکیل‌دهنده هویت اصلی جامعه است. تاکنون تعاریف مختلفی از فرهنگ ارائه و دسته‌بندی‌هایی انجام شده که اگرچه هدف از آن‌ها شناخت بهتر و بیشتر این مقوله است اما در واقع بر ابهام و پیچیدگی آن افزوده و درک آن را دشوارتر کرده است. در این تعاریف، مذهب، تاریخ، جغرافیا، هنرها، مسائل ژنتیکی و روان‌شناختی و الگوهای رفتاری دخیل بوده‌اند. در هریک از این تعاریف، یک یا چند عامل مورد توجه قرار گرفته است.

ارائه تعریفی از فرهنگ امری سهل و ممتنع می‌نماید. تایلر تعریفی بسیار عام از فرهنگ ارائه می‌دهد و «فرهنگ را مجموعه‌ای از توانایی‌ها، شناخت، باورها، اشیا، فنون، هنرها و قوانین می‌داند که هر انسانی از جامعه‌ای که در آن عضو است، دریافت می‌کند» (فکوهی، ۱۳۷۹: ۲۴۵). هرسکویتس در تعریف فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ آن قسمت از محیط است که به‌دست انسان ساخته شده و تأثیرپذیر است» (روح‌الامینی، ۱۳۶۵: ۱۱۱). آنتونی گیدنز (۱۳۷۴: ۳۶) در تعریفی کم و بیش متفاوت از دیگران آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «فرهنگ به مجموعه شیوه زندگی اعضای یک جامعه اطلاق می‌شود؛ چگونگی لباس پوشیدن آن‌ها،

رسم‌های ازدواج و زندگی خانوادگی، الگوهای کارشان، مراسم مذهبی و سرگرمی‌های اوقات فراغت، همه را دربر می‌گیرد. همچنین شامل کالاهایی می‌شود که تولید می‌کنند و برای آن‌ها مهم است. مانند تیر و کمان، خیش، کارخانه و ماشین، کامپیوتر، کتاب و مسکن».

تالکوت پارسونز معتقد بود در تمام فرهنگ‌ها سه ویژگی مشترک وجود دارد که از این قرارند:

- انتقال‌پذیری فرهنگ و اینکه یک سنت و میراث اجتماعی است.
- انسان‌ها در فرهنگ شریک هستند و محصول کنش متقابل انسان‌هاست.
- فرهنگ‌ها قابل آموزش هستند (معینی، ۱۳۷۴: ۱۱۴).

درباره اهمیت تعریف فرهنگ و تأثیر آن بر سیاستگذاری فرهنگی دو دیدگاه کلی را می‌توان از یکدیگر تمیز داد. در حالی که عده‌ای معتقدند اولین مرحله در سیاستگذاری ارائه تعریفی از فرهنگ است تا حدود و ثغور سیاست مشخص گردد، برخی از صاحب نظران معتقدند که نباید وقت خود را مصروف تعریف فرهنگ کنیم. به عقیده گروه دوم، محتوای این مفهوم بر حسب تفکر فلسفی کاربران آنها متفاوت و به همین جهت همیشه محل اختلاف است. بنابراین بجای آن باید بکوشیم تحلیلی عینی از مسئله فرهنگ ارائه دهیم و ابزارهای ممکن که برای دفاع و توسعه آن لازم است، به کار گیریم. بنابراین بر اساس این دیدگاه، برای آمارشناس و برنامه‌ریز لازم نیست که در بحث «ماهیت فرهنگ» و تعریف آن وارد شود و به جای تعریف کافی است صورتی از فعالیت‌ها و خدماتی که عرفاً فرهنگی خوانده می‌شوند فراهم کند.

مطالعه تطبیقی و سیاستگذاری مقایسه‌ای

در فرهنگ واژگان و بستر^۱ در مدخل پژوهش آمده که «مطالعه دقیق، نوعی بررسی است که با هدف یافتن و گزارش دانشی جدید درباره یک موضوع صورت می‌پذیرد یا فعالیت با هدف دستیابی به اطلاعات درباره یک موضوع». بنابراین می‌توان گفت که پژوهش عبارت است از بررسی نظام‌مند و مطالعه دقیق مواد و منابع به منظور اثبات حقایق و دستیابی به نتایج جدید. پژوهش شیوه‌ای سازمان‌دهی شده و نظام‌مند برای یافتن پاسخ به سؤالات یا به قولی فرایند رسیدن به راه‌حل‌های قابل اعتماد از طریق گردآوری، تحلیل و تفسیر داده‌ها به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده و نظام‌مند است.

اهمیت پژوهش بر کسی پوشیده نیست. در واقع می‌توان گفت پژوهش از اساسی‌ترین مقدمات در نیل به هر گونه مطلوب و مقصود است. برای دستیابی به هر نوع هدف در دو

1. <http://www.merriam-webster.com>

سطح فردی و جمعی، پژوهش گریزناپذیر است. پژوهش نظام‌مند است زیرا پژوهشگر باید مجموعه مشخص و روشنی از رویه‌ها و مراحل را طی نماید. به‌منظور دستیابی به دقیق‌ترین نتایج در فرایند پژوهش مجموعه کارهایی هست که باید آن‌ها را حتماً انجام داد. پژوهش سازمان‌دهی شده است به این معنی که ساختار یا متدی درباره پژوهش وجود دارد. پژوهش رویه‌ای برنامه‌ریزی شده است و موضوع مشخصی را دنبال می‌کند. هدف تمامی پژوهش‌ها یافتن پاسخ است؛ گذشته از این که پاسخ به یک فرضیه یا حتی یک سؤال ساده باشد. پژوهش زمانی موفقیت‌آمیز است که به پاسخ دست یابیم. بنابراین، پژوهش بر سوالات مربوط، مفید و مهم متمرکز است.

درباره اهمیت مطالعه تطبیقی، ریچارد رز در کتاب یادگیری سیاستگذاری عمومی تطبیقی (۲۰۰۵، ۲) می‌گوید که «یادگیری نحوه عمل دولت اولین اولویت برای کسی است که می‌خواهد سیاستگذار خوبی باشد ... مزیت منحصر به فرد یادگیری آن است که نقطه آغاز مشاهده چیزی است که اکنون و اینجا در حال شدن است. بجای بحث درباره نتایج احتمالی اتخاذ ایده‌ای جدید و ناآزموده می‌توان با مشاهده برنامه‌ای که در جایی دیگر مؤثر و کارآمد بوده به یادگیری پرداخت. این ایده با توصیه هربرت سیمون یکی از دانشمندان علم سیاست و برنده جایزه نوبل اقتصاد همخوانی دارد که می‌گوید در حقیقت بارورترین منبع یک تحقیق خوب دنیای واقعی است».

در یکی از اصلی‌ترین نوشته‌ها در زمینه سیاستگذاری عمومی تطبیقی می‌خوانیم «سیاستگذاری عمومی تطبیقی، مطالعه این پرسش‌هاست که چه چیزی، چگونه و چرا بر دولت‌های گوناگون تأثیر می‌گذارد و آن‌ها را وامی‌دارد تا به کارهای مشخص دست بزنند» (پارسونز ۱۳۸۵: ۷۱). ریچارد رز (۲۰۰۵، ۳) معتقد است که همه کشورها مشکلاتی دارند و اگرچه هر یک فکر می‌کند که مشکلاتش بی‌نظیر و خاص هستند، اما تصمیم‌گیران در شهرها، حکومت‌های محلی و کشورها به این علت که با مشکلات مشترکی مواجه هستند می‌توانند از یکدیگر بیاموزند. مارش و استوکر (۱۳۸۴: ۳۰۱) درباره اینکه درس‌آموزی چیست می‌گویند «به فرآیندی اشاره دارد که طی آن دانش درباره سیاست‌ها، ترتیبات اداری، نهادها و غیره در یک زمان و یک مکان برای ایجاد سیاست‌ها، ترتیبات اداری و نهادها در یک زمان و مکان دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد».

پژوهش تطبیقی می‌تواند به محقق در دستیابی به نتیجه‌ای کارآمدتر برای تدوین یک سیاست مناسب در حوزه مربوطه، بسیار یاری رساند. به زبان ساده می‌توان گفت که هدف از پژوهش تطبیقی درس‌گیری از تجارب خود و دیگران است. امروزه وجوه اشتراک زیادی بین دولت‌ملت‌ها وجود دارد و حوزه‌های عمده سیاستگذاری در کشورهای مختلف در واقع یکی

است، مانند: بهداشت، آموزش، امنیت و غیره. این وضعیت به سیاستگذاران امکان می‌دهد تا در صورت تمایل از تجربه دیگران درس بگیرند. با مقایسه عملکرد خود با دیگران در مطالعات تطبیقی با نقاط قوت و ضعف کار خود و دیگران آشنا می‌شویم و این آشنایی سنگ بنای تدوین یک سیاست موفق برای آینده را شکل می‌دهد. در واقع یکی از محاسن بزرگ تدوین سیاست بر اساس مطالعات تطبیقی این است که تدوین سیاست با یک لوح سفید آغاز نمی‌شود. تجربه یک یا چند کشور در همان زمینه و درس‌هایی که از آن می‌توانیم بگیریم تا حدودی راه را به سیاستگذار نشان می‌دهد.

شایان ذکر است که مطالعات سیاستگذاری تفاوتی عمده با دیگر پژوهش‌ها و به‌ویژه پژوهش‌های کاربردی دارند. آمیتای اتزیونی در فصل چهارم کتاب «دانشنامه سیاستگذاری عمومی آکسفورد» (۱۳۹۳: ۱۰۲۳) می‌گوید که «سیاست‌پژوهی نیازمند روش‌شناسی‌ای کاملاً متفاوت از روشی است که بر اساس آن تحقیق بنیادی صورت می‌پذیرد، زیرا در حالی که سیاست‌پژوهی همیشه خود را وقف تغییر می‌کند، تحقیق بنیادی درصدد شناخت موضوع است، آن‌گونه که هست. شواهد موجود از این ایده حمایت نمی‌کنند که اگر کسی جهان را صرفاً بهتر بشناسد، به‌نوبه خود خواهد دانست که چگونه آن را به مکان بهتری تبدیل کند». اتزیونی معتقد است که از منظر انعطاف‌پذیری، دامنه تحلیل، خصوصی و محرمانه بودن و ارتباطات، بین سیاست‌پژوهی و پژوهش بنیادی تفاوت وجود دارد.

سیاستگذاری عمومی و مرجعیت‌ها

بر اساس تعریف «فیلیپ برو» استاد علوم سیاسی دانشگاه سوربن «سیاستگذاری عمومی تجلی اراده حکومت در عمل (یا خودداری از عمل) است و آن‌ها را می‌توان به‌عنوان مجموعه‌هایی ساختاری و مرتبط متشکل از مقاصد، تصمیمات و اعمال که قابل نسبت به اقتدار عمومی در سطوح محلی و ملی و بین‌المللی هستند، در نظر گرفت» (وحید، ۱۳۸۳ الف: ۱۶). تعاریف متنوعی از سیاستگذاری عمومی ارائه شده است اما در ساده‌ترین تعریف به قول پیر مولر (۱۳۸۲: ۲۵) سیاستگذاری عمومی یعنی «دولت در عمل». جیمز اندرسون در تعریفی کلی‌تر «سیاستگذاری عمومی را مجموعه اقداماتی هدف‌دار توصیف می‌کند که به‌وسیله بازیگر یا مجموعه‌ای از بازیگران برای برخورد با مشکل یا مسئله مورد توجه، در نظر گرفته می‌شود» (هاولت و رامش، ۱۳۸۰: ۷).

اسمیت و لاریمر (۲۰۰۹: ۴-۳) ضمن بازگویی این تعریف جیمز اندرسون از سیاست که «مجموعه‌ای هدفمند از اقدام یا عدم اقدام که یک بازیگر یا گروهی از بازیگران برای مدیریت یک مسئله یا مایه نگرانی صورت می‌دهند»، توضیح می‌دهند که این تعریف مشتعل بر

مجموعه متمایزی از شاخصه‌های سیاستگذاری عمومی است: سیاست عمومی تصادفی نبوده بلکه هدفمند و مقصدمحور است، سیاست عمومی توسط مقامات دولتی تعیین می‌شود، سیاست عمومی مشتمل بر الگوهای اقدامی است که در طول زمان اتخاذ می‌شوند، سیاست عمومی محصول تقاضا و مجموعه‌ای از اقدامات با هدایت دولت در پاسخ به فشاری است که در مورد برخی مسائل ملموس وارد می‌آید، سیاست عمومی می‌تواند مثبت (یک اقدام آشکارا هدفمند) یا منفی (تصمیمی آشکارا هدفمند برای عدم اقدام) باشد. برخی در صدد هستند تا با تجزیه عناصر مشترک نهفته در تعاریف گسترده، شاخصه‌های مشترک را استخراج نمایند.

وقتی سیاست‌های عمومی خلق می‌شوند معمولاً سه عنصر کلیدی در آنها وجود دارد: مشکل، کنش‌گر و سیاست. مشکل در واقع مسئله‌ای است که نیازمند توجه می‌باشد، کنش‌گر فرد یا گروهی است که در شکل‌گیری طرحی که برای حل مشکل مبتلابه تهیه می‌شود، نقش‌آفرینی می‌کند و سیاست در واقع شیوه عملی است که دولت درباره آن تصمیم گرفته است. معمولاً افکار عمومی از راه‌های مختلف دولت را از وجود مشکل آگاه می‌کند، سپس موضوع در جلسات دولتی مطرح می‌شود و فرایند تدوین سیاست عمومی جدید آغاز می‌شود. پیر مولر (۱۳۸۷: ۳۵) بر این نظر است که «هدف از سیاستگذاری همواره شتاب بخشیدن یا کند کردن جریان تغییر در یک بخش است. سیاستگذاری زمانی متولد می‌شود که یک مقام سیاسی محلی یا ملی به کمک یک برنامه عملی، در پی تغییر محیط فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی بازیگران اجتماعی است که در یک بخش منطقه‌ای جای گرفته‌اند».

در مجموع می‌توان گفت که سیاست‌های عمومی چند ویژگی کلی و مشترک دارند:

- سیاست عمومی در پاسخ به مسئله یا مشکلی که نیازمند توجه است اخذ می‌گردد. سیاست عمومی کاریست که دولت تصمیم می‌گیرد در ارتباط با یک مسئله یا مشکل خاص انجام دهد یا ندهد.
- سیاست عمومی می‌تواند شکل قانون، مقررات یا مجموعه‌ای از قانون و مقررات به خود بگیرد که بر مسئله یا مشکل خاصی حاکم هستند.
- سیاست عمومی به نمایندگی از «مردم» ایجاد می‌شود.
- سیاست عمومی یک هدف یا وضعیت مطلوب مانند حل یک مسئله را هدف قرار می‌دهد.
- سیاست عمومی در نهایت توسط دولت اتخاذ می‌شود اگرچه ایده‌ها از خارج از نهاد دولت سرچشمه گیرند یا نتیجه تعامل دولت و مردم باشند.
- سیاستگذاری عمومی بخشی از یک فرایند مستمر است که همیشه آغاز یا پایان روشنی ندارد، زیرا تصمیم درباره اینکه چه کسی از سیاست نفع می‌برد و چه کسی هزینه‌های آن را می‌پردازد همیشه مورد ارزیابی و بازنگری قرار می‌گیرد.

یکی از مباحث کلیدی در سیاستگذاری عمومی، بحث مرجعیت‌هاست. مجید وحید (۱۳۸۴: ۷-۳۲۶) درباره بحث مرجعیت‌ها در سیاستگذاری عمومی بر این نظر است که «مرجعیت‌ها حکایت از تصاویری دارند که از واقعیت شکل می‌گیرند و مبنای عمل در عرصه عمومی می‌شوند. البته واقعیت‌ها خود ساخته‌هایی اجتماعی هستند و حاصل ذهنیت جمعی خاص. مرجعیت‌ها معرف ارزش‌های بنیادین یک جمع و جایگاهی هستند که جمع برای خود در میان جمع‌های دیگر تعریف می‌کند. مرجعیت‌ها در گذر زمان تغییرپذیرند، زیرا تصویرهای واقعیت که اساس آن‌ها را تشکیل می‌دهد ثابت نیستند، سیاست‌ها نیز به تبع تغییرپذیرند».

مولر (۱۳۷۸: ۵۳-۵۲) می‌گوید که «مرجعیت یک سیاست شامل مجموعه‌ای از هنجارهای نمایشی است که با تعریف ملاک‌های انتخاب و چگونگی تعیین اهداف به یک سیاستگذاری معنا می‌بخشند... و شامل فرایندی شناختی است که کارکرد آن، فهم واقعیت به کمک محدود کردن پیچیدگی آن است. ایجاد یک مرجع از یک سیاست با فرایندی دوگانه در ارتباط است:

- پرده برداشتن (کشف رمز) از واقعیت به کمک فعالیت‌های علمی که با ارائه تعاریف جدید از نقاط تأکید برای عمل، موجب کاهش ابهام‌ها و عدم شفافیت‌های جهان می‌گردد.
- پوشاندن واقعیت (رمزگذاری و قاعده‌بندی مجدد) از خلال توصیف روش‌های عملیاتی مناسب برای تعریف یک برنامه عمل عمومی».

ملک محمدی (۱۳۸۴: ۲۹) در بحث مرجعیت‌ها آن‌ها را «دلایل وجودی و اثباتی سیاست‌ها» معرفی می‌کند که سیاست‌ها با ارجاع به آن‌ها معنا می‌یابند و توجیه می‌شوند. به این ترتیب، تغییر سیاست‌ها در وهله نخست، مستلزم تغییر در مرجعیت آن‌هاست. مرجعیت‌ها در نگاه غیر کلان، به مرجعیت یک قسمت، یک بخش یا یک حوزه خاص مثلاً کشاورزی، صنعت و نظیر آن باز می‌گردد و در نگاه کلان مجموعه سیستم یا نظام کلی را در بر می‌گیرد. بنابراین مرجعیت یک سیاست، به سیاستگذاری مربوط به آن معنا می‌بخشد و به چرایی شکل‌گیری یک سیاست پاسخ می‌دهد.

از قانون اساسی و قوانین بالادستی از جمله برنامه‌های توسعه که در بسیاری از کشورها به اجرا گذاشته و می‌شود، می‌توان به عنوان مرجعیت‌های کلان در سیاستگذاری‌ها نام برد. آن‌ها مقصد و نیز مسیر کلی سیاست‌ها را نشان می‌دهند و سیاستگذاران را در تمامی عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هدایت می‌کنند. در سیاستگذاری در هر دو سطح خرد و کلان به این مرجعیت‌ها چشم دوخته می‌شود تا انحراف از مسیر کلی به حداقل رسیده و در بلندمدت نتایج حاصل گردد که دولت به نمایندگی از جامعه در کل در نظر دارد.

سیاستگذاری در حوزه فرهنگ

امروزه قلمرو فرهنگ گسترده‌تر شده و بیش از هر زمان دیگری، توسعه اقتصادی، اجتماعی و امنیت کشورها با مسائل فرهنگی پیوند یافته است. با توجه به همین واقعیت است که امور فرهنگی محور و اساس فعالیت‌های مختلف قرار گرفته است. اهمیت فرهنگ از آنجا نشأت می‌گیرد که فرهنگ زیرساخت جامعه را برای رشد و توسعه پایدار شکل می‌دهد و دستیابی به توسعه و پیشرفت جامع بدون توجه به فرهنگ و توسعه فرهنگی از یک طرف و برقراری عدالت اجتماعی از طرف دیگر، ناکام خواهد ماند.

از آنجا که فرهنگ بنیان پیشرفت و خلاقیت را شکل می‌دهد، باید برای دستیابی به توسعه پایدار و همه‌جانبه بدان توجه جدی داشت. بی‌شک کیفیت زندگی ابناء بشر تا حد زیادی به توانایی آن‌ها برای مشارکت در فرهنگ خودی و بهره‌گیری از آن بستگی دارد. به صورت طبیعی و بدون نیاز به هیچ‌گونه توضیحی می‌دانیم که برای رفاه معنوی و ایجاد برداشتی از خودمان حفظ پیوند با زبان، موسیقی، هنرها و ادبیات و محیط تاریخی و طبیعی‌مان، که در طول حیات همراه ما هستند، حیاتی است.

رایان (۲۰۱۰: ۹) بر این نظر است که «فرهنگ به‌عنوان راه زندگی تمایل دارد تا وحدت فکر و رفتار و نیز تبعیت از استانداردها، هنجارها و قواعد حاکم را تولید کند. فرهنگ عصری است که با ارائه علائم و نشانه‌های مشترک، که معانی آن‌ها را می‌دانیم و تشخیص می‌دهیم، به ما امکان می‌دهد تا در کنار هم در جامعه زندگی کنیم. با مشاهده پوشش، گویش، رفتار و ظاهر، دیگر اعضای فرهنگ خود را تشخیص می‌دهیم. به این اعتبار فرهنگ به معنی هنجارهاییست که معمولاً همه افراد بدون تفکر از آن‌ها پیروی می‌کنند. فرد همراه با افزایش سن، این هنجارها را فرا می‌گیرد. فرد دیگری را در اطراف خود می‌بیند که با آن‌ها متفق است و بی‌صدا درس‌هایی را از هوای فرهنگی که استنشاق می‌کند، می‌گیرد». در این مفهوم وسیع‌تر از فرهنگ، می‌تواند سرزمین‌ها و مناطق و نیز چارچوب‌های نهادی وجود داشته باشد که فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های خود را دارند. بنابراین، بی‌شک، می‌توانیم بگوییم که فرهنگ گستره بسیار وسیعی دارد و به شکلی گسترده حتی همه عناصر غیرفیزیکی زندگی‌مان را در بر می‌گیرد.

فرهنگ در بسیار کشورها موضوع سیاست‌گذاری، مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی است. باید البته دانست که مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی هر کشور تابعی از سیاست‌گذاری‌های فرهنگی آن کشور است.

نستور گارسیا کانکلینی (۱۳۷۹: ۲۴۹) سیاست فرهنگی را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه اقداماتی که دولت، نهادهای خصوصی و اتحادیه‌های اجتماعی به منظور سمت‌دهی به توسعه نمادین، برآوردن نیازهای فرهنگی مردم و دستیابی به توافقی درباره شکلی از نظم یا دگرگونی اجتماعی صورت می‌دهند» و محمدرضا تاجیک (۱۳۷۹: ۱۱۵) در تعریف برنامه‌ریزی فرهنگی می‌نویسد «هر کوششی برای ایجاد تغییراتی آگاهانه مطابق با الگوی ذهنی پیشین در زمینه باورها، عقاید، ارزش‌ها، احساسات و رفتارها که با خصوصیت نسبتاً پایداری از عقاید موردی متمایز می‌شود».

کلود فابریزو بر این نظر است که «سیاست فرهنگی یعنی همگرا ساختن اقدام‌های جمعی به‌منظور تحقق اهداف معین و برنامه‌ریزی به‌منظور استفاده از منابع. هر سیاستی یعنی روند انتخاب گزینه‌های عمومی در جامعه‌ای معین. سیاست فرهنگی فقط اشاعه آثار یا اشکال سنتی نیست، این چنین سیاستی باید انسان را یاری دهد که خود و دیگران را بشناسد، بتواند امیال و مقاصد خود را به دیگران تفهیم کند و از محیط پیرامونش آگاهی یابد» (پهلوان ۱۳۷۸: ۲۲۹).

بنابراین اصطلاح سیاست فرهنگی به دسته‌ای از اقدامات دولت در حوزه فرهنگ گفته می‌شود که به‌منظور صیانت، جهت‌دهی، اصلاح و بهبود وضعیت صورت می‌پذیرند. فرهنگی (۱۳۷۷: ۹۷) می‌نویسد که «این اقدامات ممکن است به‌صورت مداخله، نظارت و یا اجتناب از هر گونه مداخله در حوزه فرهنگ روی دهد. در واقع سیاست فرهنگی مجموعه پیچیده‌ای از فعالیت‌های گوناگون است که به‌گونه‌ای ارگانیک باهم ارتباط دارند». مولکاهی (۲۰۰۶: ۳۲۱-۳۲۰) در مقاله «سیاستگذاری فرهنگی: ابعاد و نظریات» می‌نویسد که سیاست فرهنگی به‌عنوان یک موضوع عملیاتی را می‌توان به بهترین شکل مجموعه فعالیت‌های دولت «در ارتباط با هنر (از جمله صنایع فرهنگی سودآور)، ادبیات و میراث» تلقی کرد. بنابراین سیاست فرهنگی مشتمل بر آن دسته از راهبردها و فعالیت‌های دولت است که تولید، توزیع، بازاریابی و مصرف هنرها را در بر می‌گیرد.

بسته به تعریفی که از فرهنگ ارائه می‌کنیم، در معنای عام آن مانند آنچه تایلر ارائه کرده یا در معنای خاص آن به معنی محصولات، کالاها و خدمات فرهنگی و هنری، سیاستگذاری فرهنگی می‌تواند ابعاد گوناگونی به خود بگیرد. بسیار گسترده یا بسیار محدود باشد. اما برای آنکه سیاستگذاری فرهنگی عملیاتی گردد باید تعریفی ارائه کرد که این قابلیت را محقق کند. به عبارت دیگر باید مؤلفه‌های آن شناسایی و معرفی شود تا مدیریت و برنامه‌ریزی درباره نحوه تحقق سیاست امکان‌پذیر گردد.

وحید (۱۳۸۶: ۳۰۲) درباره سیاستگذاری دولت‌ها در قلمرو فرهنگ می‌نویسد که این سیاستگذاری «قابل تشخیص در دو عرصه کلی و بخشی است. در عرصه کلی به معنی داشتن

نگرشی کلی در زمینه مبانی و اصول و اهداف و در عرصه بخشی یعنی داشتن خط‌مشی و برنامه در زمینه‌هایی نظیر میراث فرهنگی، سینما، موسیقی، کتاب، هنرهای تجسمی و ...».

اگرچه صاحب‌نظران درباره میزان اهمیت و نقش دولت در حفظ و اشاعه عناصر مختلف فرهنگ اختلاف نظر دارند با این حال تقریباً همگان اتفاق‌نظر دارند که دولت در این زمینه صاحب نقش است و نباید از زیر بار مسئولیت‌های خود شانه خالی کند. دولت در ایفای این مسئولیت خود می‌تواند به دو روش عمل کند: مداخله یا هدایت و نظارت. در سندی (حسین‌لی، ۱۳۷۹: ۱۳) که یونسکو طی اجلاس جهانی سیاستگذاری فرهنگی در تابستان ۱۹۸۲ در مکزیکوسیتی ارائه داد، می‌خوانیم «باوجود اختلافات موجود در دیدگاه نظام‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون، با مسئولیت مقام‌های عمومی؛ تدوین و اجرای سیاست‌های فرهنگی امروزه توسط کلبه دول عضو به رسمیت شناخته شده است. از آن جا که دسترسی به فرهنگ و مشارکت در آن حق ذاتی هر عضو جامعه تشخیص داده شده است این مسئولیت بر عهده دول گذارده شده تا شرایطی را فراهم آورند که همگان قادر به اعمال این حق باشند. پس همان طور که دولت‌ها برای اقتصاد، علم، آموزش و پرورش و رفاه سیاستگذاری می‌کنند در مورد فرهنگ نیز سیاست‌هایی طراحی می‌شود. در این زمینه، برخی دولت‌ها اقدامات سازمان‌یافته را ترجیح می‌دهند و برخی دیگر به اشکال انعطاف‌پذیرتر طراحی پروژه و حمایت راغب‌اند و بالاخره پاره‌ای از دول نیز می‌کوشند که فقط مشوق و انگیزه برای فعالیت گروه‌ها و اجتماعات پراکنده را فراهم سازند».

رویکردها به سیاستگذاری فرهنگی

اگرچه رویکردهایی که کشورهای مختلف به سیاستگذاری فرهنگی برگزیده‌اند بسیار متنوع است اما می‌توان با آن‌ها را در سه سنخ کلی و بر طیفی از دخالت حداکثری تا حداقلی جای داد. رویکرد حداقلی که به رویکرد آمریکایی مشهور است، رویکرد فرانسوی و در نهایت رویکرد ترکیبی. به سختی می‌توان در ارزش تحلیلی این رویکردها برای مطالعه تطبیقی تردید روا داشت. البته معرفی رویکرد فرانسوی به عنوان یک رویکرد حداکثری به این معنی نیست که فرانسه افراطی‌ترین نمونه دخالت دولت در فرهنگ است. برای مثال در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، نه تنها گرایش‌ات دینی در تعیین اولویت‌ها بسیار تاثیرگذار هستند و به برخی بخش‌ها کم توجهی می‌شود، بلکه از فعالیت برخی کنش‌گران حوزه فرهنگ که هم سو با سیاست دولت گام برنمی‌دارند، ممانعت به عمل می‌آید.

رویکرد آمریکایی

ایالات متحده آمریکا به شیوه منحصر به فردی در عرصه فرهنگ اقدام می‌کند. دولت فدرال اصولاً در بخش فرهنگ غایب است و عمدتاً از طریق ابزارهای غیرمستقیم سرمایه‌گذاری می‌کند. در این کشور، نقش اساسی در حوزه فرهنگ را بخش خصوصی ایفا نموده و تأمین مالی بخش اعظم هزینه‌های فرهنگ و هنر را بر عهده دارد. معمولاً در آمریکا از اصطلاح سیاست فرهنگی، به دلیل این که نوعی مداخله را به ذهن متبادر می‌کند، استفاده نمی‌شود (شوستر ۲۰۰۲: ۱۸۲). حضور فراگیر بخش خصوصی در عرصه فرهنگ به بروز نوعی رویکرد بازاری منجر شده و به‌ویژه در سطح ملی دلایل یا اهداف سیاستی معدودی مشاهده می‌شود.

ویزومیرسکی درباره سیاست و سیاستگذاری فرهنگی در ایالات متحده می‌گوید «قانون اساسی ایالات متحده در ماده یک خود به کنگره این قدرت را می‌دهد تا به توسعه علم و هنرهای سودمند از طریق تضمین حقوق انحصاری نویسندگان و مخترعان برای زمانی معین همت گمارد. همچنین متمم اول سند حقوق ایالات متحده آمریکا، حافظ آزادی بیان فردی از سانسور حکومتی است. حفاظت از حقوق و آزادی‌های دینی، مطبوعاتی و انجمنی در این متمم می‌تواند به این تفسیر انجامد که حکومت نه حق منع این حقوق را دارد و نه حق حمایت ترجیحی از شهروندان در بهره‌گیری از آن را» (وحید، ۱۳۸۶: ۲۹۸).

در سطح فدرال، سیاست فرهنگی رسمی وجود ندارد بلکه بیشتر شاهد «سیاست حمایت از هنر» هستیم (شوستر، ۱۹۸۵). بعلاوه وزارتخانه دولتی که مسئولیتی در قبال فرهنگ داشته باشد، وجود ندارد و به دلیل ترس از تأثیراتی که یک بروکراسی متمرکز می‌تواند بر این بخش داشته باشد، برنامه‌های فرهنگی به شدت پراکنده هستند. با این وجود از اواسط دهه ۱۹۷۰، رییس «پشتوانه ملی هنرها» (NEA)^۱ در آمریکا «سخنگوی رسمی سیاست‌گذاری ملی [برای هنر]» تلقی می‌شود (مولکاهی ۲۰۰۶: ۳۲۴). مونیکا گاتینگر و همکاران (۲۰۰۸: ۱۷۱) درباره تأمین مالی بخش هنر در آمریکا می‌نویسند که «این هزینه‌ها عمدتاً از طریق تخفیف مالیاتی یا کمک‌های انجمن‌های غیرانتفاعی تأمین می‌شود». آنها ادامه می‌دهند که «دولت فدرال تأمین مالی تعدادی از سازمان‌های فرهنگی کلیدی از جمله موسسه اسمیتسونیان^۲، سازمان ملی هنر و موسسه موزه و خدمات کتابخانه^۳ را بر عهده دارد. این نهادها بودجه خود را مستقیماً از کنگره دریافت می‌کنند ولی عمدتاً مستقل هستند و نسبت به هم‌تایان خود در دیگر کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی (OECD)^۴ از حوزه‌های کمتری حمایت می‌کنند

1. National Endowment for the Arts (NEA)

2. Smithsonian Institution

3. Institute of Museum and Library Services

4. Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)

(برای مثال آن‌ها هزینه تأمین مالی حفظ میراث تاریخی، کتابخانه‌ها، صنایع فرهنگی یا آموزش حرفه‌ای هنر را بر عهده ندارند).

سنت دولت حداقلی بر این اعتقاد استوار است که مسئولیت نهادها و فعالیت‌های فرهنگی امری است که اصولاً باید به افراد و عرصه خصوصی واگذار شود در عین حال که دولت همچنان می‌تواند نقش حمایتی و کمکی خود را ایفا نماید. کاوون (۲۰۰۵: ۸) در رمزگشایی از سیاست فرهنگی در ایالات متحده می‌نویسد: «در مقایسه با نظام‌های سیاستگذاری فرهنگی، به دشواری می‌توان اصلی‌ترین مسئول سیاستگذاری فرهنگی را در آمریکا شناسایی کرد. ایالات متحده فاقد یک سیاست فرهنگی ملی به مفهوم سنتی است که وظیفه دفاع از هویت یک دولت- ملت را بر عهده دارد. بعلاوه، پیش از سال ۱۹۹۶ عبارت "سیاست فرهنگی" در گفتمان سیاستگذاری عمومی ایالات متحده مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. اما از زمان تاسیس این کشور سیاست‌هایی در سطوح فدرال، ایالتی و محلی که ماهیتاً چند حوزه‌ای بوده‌اند، وجود داشته که به فرهنگ ربط داشته‌اند و می‌توان آنها را "سیاست‌های فرهنگی" تلقی کرد».

گاتینگر و همکاران به موضوع تمیز بین هنرهای غیرانتفاعی و تجاری توسط دولت ایالات متحده اشاره می‌کنند و می‌نویسند که دولت «اولویت را به اولی می‌دهد (برای مثال، سینما تأمین مالی نمی‌شود زیرا در دسته سرگرمی‌های انتفاعی قرار می‌گیرد). کتابخانه‌ها در سطح محلی تأمین مالی می‌شوند و حفظ میراث فرهنگی از جمله مسئولیت‌هایی است که دولت‌های ایالتی و فدرال متولی آن تلقی می‌شوند. هر ایالت یک شورای هنر دارد و در سطح محلی بیش از ۴۰۰۰ سازمان هنری وجود دارد - سازمان‌های خصوصی و دولتی نسبتاً مستقل که تأمین سازمان‌های هنری و حرفه‌ای را بر عهده دارند (عمدتاً در شهرهای بزرگ) و فعالیت‌های هنری اجتماعی را ترویج می‌کنند (عمدتاً در شهرهای کوچک‌تر)» (همان: ۱۷۲-۱۷۱).

وحید (۱۳۸۶: ۲۹۹) به نقل از مولکاهی (۲۰۰۶) درباره سیاستگذاری فرهنگی در آمریکا اینگونه جمع‌بندی می‌کند که «خلاصه آنکه اگر سیاست عمومی، همچنان که گفته شد، به معنی اراده دولت به اقدام یا عدم اقدام در عرصه‌ای از عرصه‌های عمومی باشد، باید گفت که سیاست ایالات متحده در عرصه فرهنگ سیاست لسه‌فر است». گاتینگر و همکاران نیز به نقل از مارتل (۲۰۰۶: ۳۰-۳۲۹) نتیجه‌گیری می‌کنند که «حضور برجسته بنیادها و بخش خصوصی در رویکرد فرهنگی آمریکا با ارزش‌های بنیادی این کشور هم‌سوست: بازار آزاد، مأموریت و سخاوت آمریکایی و ملی‌گرایی مدنی».

رویکرد آمریکایی علی‌رغم گذشت زمان همچنان از منظر ویژگی‌ها و اصول بنیادی (برای مثال، نقش چشمگیر بنیادها و بخش خصوصی، هزینه نسبتاً ناچیز دولت فدرال، نقش بنیادهای مردم‌نهاد و غیره) ویژگی‌های اصیل خویش را حفظ نموده است.

رویکرد فرانسوی

فیلیپ پوآریه (۲۰۰۴: ۳۹۴) درباره تاریخچه سیاستگذاری فرهنگی در فرانسه می‌نویسد «در خانواده دمکراسی‌های غربی، نقش راهنمایی که دولت فرانسه در تنظیم امور هنری و فرهنگی بازی می‌کند به کنجکاوی مشهور است. تاریخ تاسیس نهادی که متولی سیاستگذاری رسمی در حوزه فرهنگ باشد به سال ۱۹۵۹ یعنی اولین روزهای تاسیس جمهوری پنجم باز می‌گردد که وزارت امور فرهنگی به ریاست آندره مالرو^۱ تاسیس گردید. اما این نهاد نوپا می‌توانست از تاریخ ریشه‌دار مجموعه بزرگی از نظریات و قوانین بهره‌برداری کند و بر تعداد بی‌شماری موسسه فرهنگی که در پاریس و حومه متمرکز بودند، تکیه زند».

وحید (۱۳۸۶: ۲۹۹ به نقل از بدیع^۲ ۱۹۸۲ و ریگو ۱۹۹۶) می‌نویسد: «سنت قدرتمند دولت مرکزی در فرانسه حضور پررنگ دولت در عرصه سیاست را رقم زده است. حضوری، وانگهی، مشروع زیرا دخالت دولت در قلمرو فرهنگ نه از سوی چپ‌ها و نه به وسیله راست‌ها مورد مخالفت واقع نمی‌شود و به‌علاوه از هر ده فرانسوی نه تن هزینه‌های دولت در این قلمرو را تأیید می‌کنند».

فرانسه نیز مانند دیگر کشورها، همزمان از سوی جامعه اروپا، سازمان‌های بین‌المللی (برای مثال شورای اروپا، اتحادیه اروپا، یونسکو) و نیز کنشگران داخلی عرصه فرهنگ و هنر با فشارهای متعددی مواجه است. اما اگرچه دولت فرانسه به شکلی فزاینده اتخاذ رویکردی ترکیبی را به نمایش می‌گذارد، منطق آن هنوز بر بنیان چند فرض بنیادی استوار است (گاتینگر و همکاران، همان: ۱۶۹): فرهنگ در هویت و حاکمیت ملی قدرتمند نقش ایفا می‌کند؛ سیاست فرهنگی باید از ویژگی‌های فرهنگی که بنیاد وفاق ملی را شکل می‌دهند، حمایت کند؛ خلاقیت و آزادی بیان ارزش‌هایی بنیادین هستند؛ دولت باید از دسترسی همگانی و مشارکت تمامی شهروندان فرانسوی در زندگی فرهنگی حمایت کند (دمکراتیک‌سازی فرهنگ)؛ و مداخلات دولت باید به بروز یک فرهنگ متنوع و غنی منجر شود (تنوع بیان فرهنگی).

وحید (۱۳۸۶: ۲۹۹-۳۰۰ به نقل از مولینیر ۲۰۰۱) می‌نویسد «سیاست‌های فرهنگی در فرانسه دارای دو دسته اهداف هستند: اهداف فرهنگی و اهداف غیرفرهنگی. اهداف فرهنگی به حفظ و غنای میراث، از یک‌سو، و کمک به خلق آثار هنری و فرهنگی از سوی دیگر معطوف می‌شود. اهداف غیرفرهنگی سیاست‌های فرهنگی به تأثیر این سیاست‌ها بر توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی مربوط می‌شود.... این وزارتخانه [فرهنگ] در چهار زمینه ایفای نقش می‌کند: نخست، قانون‌گذاری برای توسعه این یا آن بخش از عرصه فرهنگ و هنر به‌منظور ایجاد

1. Andre Malraux

2. Badie

محدودیت یا ممنوعیت در خصوص برخی فعالیت‌ها (مثلاً محدودیت برخی تبلیغات برای نوجوانان یا ممنوعیت‌های قانون کپی‌رایت). دوم، مدیریت مجموعه‌های فرهنگی دولتی که شماری از آن‌ها دارای آوازه جهانی هستند (نظیر کاخ ورسای، موزه لوور، کتابخانه ملی فرانسه، مدرسه ملی هنرهای زیبا، اپرای پاریس و غیره). این مجموعه‌ها از خودمختاری مالی بهره‌مند هستند ولی بودجه خود را از وزارتخانه دریافت می‌کنند. با ایفای این نقش دولت یکی از ارائه‌کنندگان اصلی خدمات فرهنگی در کشور شده است. سوم، ارائه کمک‌های مالی به مجموعه‌های سرزمینی (مناطق، دیپارتمان‌ها) و انجمن‌ها و نهادهای فرهنگی به منظور توسعه فعالیت‌ها و امکانات فرهنگی در سراسر کشور. چهارم، گرداندگی امور فرهنگی از طریق: آمایش سرزمین، تعیین اولویت‌ها و مدیران، ساختاردهی به فعالیت‌های فرهنگی و ... نیز ایجاد محیط مناسب برای مأموریت‌های فرهنگی».

رویکردهای ترکیبی

در مقابل دو رویکرد پیش‌گفته، به سختی می‌توان از یک رویکرد ترکیبی خاص نام برد. در بین دولت‌های مختلف (و برداشت‌های آن‌ها از فرهنگ) و در نظام‌های سیاسی مختلف (متمرکز، غیرمتمرکز، فدرال و غیره) تنوع فراوانی وجود دارد. علی‌رغم این تنوع به نظر می‌رسد یک ویژگی در بین تمامی رویکردهای ترکیبی مشترک است. این گرایش که از دهه ۱۹۹۰ به این سو شایع شده در صدد است تا سازمان‌های مستقل و وزارتخانه‌های فرهنگ را به یکدیگر نزدیک کند. به نظر می‌رسد دولت‌ها با این برداشت نسبتاً جدید از مداخله فرهنگی در صدد هستند رویکردهای سیاستی مختلف را با یکدیگر ترکیب کنند و درعین حال نوعی فاصله ضروری بین دولت و فرهنگ را حفظ نمایند.

در ماده یازده «اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی» یونسکو (کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۹۰) به اهمیت اتخاذ رویکردی ترکیبی با هدف حفظ تنوع فرهنگی اشاره شده است. در رویکرد ترکیبی می‌توان معیارهای مشخصی از رویکرد آمریکایی از جمله تخفیف مالیاتی برای کمک‌های خیریه، تأسیس بنیادهای خصوصی، دولتی یا نیمه‌دولتی و حمایت شرکتی و فردی را با دمکراتیک‌سازی فرهنگ، آموزش فرهنگی و حقوق فرهنگی برخاسته از رویکرد فرانسوی، ترکیب کرد.

تنوع فرهنگی و توسعه

فرهنگ علاوه بر اینکه یک ارزش اصلی است، بی‌شک ارزش‌های ضمنی فراوانی نیز دارد. یکی از این ارزش‌ها، کاربرد و نقش فرهنگ در دستیابی به توسعه است. دستیابی به توسعه از

جمله سیاست‌هایی است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه پس از جنگ جهانی دوم به طور جدی تعقیب کرده‌اند. نتایج چندین دهه تلاش کشورهای مختلف نشان داده است که بی‌توجهی به دو عنصر فرهنگ و زمینه‌های بومی موجب می‌شود بسیاری از این برنامه‌ها نتوانند به موفقیت دست یابند. بنابراین از پایان دهه هشتاد میلادی، فرهنگ در کانون بحث‌های توسعه قرار گرفته است.

در باب اهمیت فرهنگ در توسعه جوامع بشری، وحید (۱۳۸۳: ۲۵۷) در مقاله‌ای با عنوان «کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی...» می‌نویسد: «در پایان دهه ۱۹۸۰، فرهنگ به منزله محور و هدف توسعه در نظر گرفته می‌شود. نیز این تفکر محکم می‌شود که توسعه به معنی افزایش درآمد و مصرف، حکایت از برداشتی محدود دارد و در برداشتی جامع‌تر توسعه را باید وسیله‌ای در نظر گرفت برای پاسخ به نیازهای انسانی؛ نیازهایی که در فرهنگ‌های مختلف به‌گونه‌ای متفاوت شکل گرفته و تعریف می‌شوند. راه توسعه جمع‌های انسانی یکسان نیست و هر گروه و ملتی باید بتواند راه خود را برای توسعه خود بسازد». توجه پروژه‌های توسعه به شرایط محلی و پاسخگویی به آن‌ها یا به عبارت دیگر، توجه مؤثر به فرهنگ، دستیابی به توسعه را امکان‌پذیر می‌کند. قرار دادن فرهنگ در قلب سیاست توسعه یکی از ابزارهای اساسی در جهان آینده است و پیش‌شرط موفقیت فرایندهای جهانی‌شدن توجه به اصل حفاظت از تنوع فرهنگی است.

با مطرح شدن موضوع اهمیت فرهنگ برای دستیابی به توسعه، مسئله حفظ تنوع فرهنگی در مرکز توجهات قرار گرفت. تنوع چیزی نیست جز تفاوت نسبت به اکثریت. در هر فرهنگی یک اکثریت و تعداد زیادی اقلیت وجود دارد. فرهنگ مجموعه هنجارهایی است که استانداردهای آنچه رفتار مقبول را شکل می‌دهند، تعیین می‌کند. تنوع فرهنگی با تبدیل جامعه به مکان جذاب‌تری برای زندگی، به آن غنا می‌بخشد. تنوع فرهنگی، همچنین جامعه را برای رقابت در اقتصاد جهانی جدید، آماده‌تر می‌کند. افرادی که فرهنگ‌های متفاوتی دارند، بالطبع توانمندی‌های بیشتری برای حل مسائل جهانی در مقیاس محلی را پیش رو می‌گذارند.

در ماده یک اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی یونسکو (کمیسون ملی یونسکو، ۱۳۹۰: ۴) و در تعریف و توصیف عبارت تنوع فرهنگی آمده است «فرهنگ‌ها در طول زمان و در مکان‌های مختلف به اشکال متفاوتی ظهور یافته‌اند. این تنوع ریشه در یگانگی و تکثر هویت‌های گروه‌ها و جوامع انسانی دارد. به‌عنوان منبعی برای تبادل، نوآوری و خلاقیت، تنوع فرهنگی به همان اندازه برای بشریت مفید است که تنوع زیستی برای طبیعت. به این ترتیب، تنوع فرهنگی میراث مشترک بشری است و باید به نفع نسل‌های حال و آینده به رسمیت شناخته و تأیید شود».

ماده دو به موضوع تنوع فرهنگی تا تکثر فرهنگی اختصاص یافته و در آن آورده شده که: «در جوامع بی‌نهایت متفاوتی که در آن زندگی می‌کنیم، تضمین تعامل‌های هماهنگ و مسالمت‌آمیز میان مردم و گروه‌های دارای هویت‌های فرهنگی متنوع، متکثر و پویا و ایجاد اشتیاق در آنان برای زندگی در کنار هم بسیار مهم و الزامی است. اتخاذ سیاست‌هایی برای افزایش حضور و مشارکت همه شهروندان ضامن انسجام اجتماعی، سرزندگی و شور و نشاط جامعه مدنی و صلح هستند. به این ترتیب، تکثر فرهنگی نمودی قانونی از واقعیت تنوع فرهنگی است. تکثر فرهنگی که از ملزومات مردم‌سالاری است خود سرچشمه تبادل فرهنگی و شکوفایی ظرفیت‌های خلاق که مایه پایداری زندگی عمومی است نیز می‌باشد».

در ماده سوم به تنوع فرهنگی به‌عنوان عاملی برای توسعه اشاره شده و آمده است: «تنوع فرهنگی فرصت‌های پیش روی افراد را گسترش می‌دهد. تنوع فرهنگی از جمله زیربنای توسعه است. تنوع فرهنگی را نه تنها به‌عنوان عاملی برای رشد اقتصادی، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به یک زندگی رضایت‌بخش‌تر از لحاظ معنوی، اخلاقی، عاطفی و فکری باید در نظر گرفت».

تنوع فرهنگی گوناگونی فرهنگی را در زندگی بشر ضروری می‌داند و آن را وسیله‌ای برای پربار کردن میراث بشری ذکر می‌کند. تنوع فرهنگی موضوع جدیدی نیست و عمر طولانی بشر بر روی کره زمین و پراکنده شدن اقوام، نژادها و زبان‌های گوناگون، فرهنگ‌های گوناگون را در جهان به وجود آورده است. در طول تاریخ، این فرهنگ‌ها با یکدیگر مراد شده‌اند و تأثیر متقابل آنان بر یکدیگر، غیرقابل اجتناب بوده است. اما طرح تنوع فرهنگی در قالب یک سند حقوقی و الزامی کردن پذیرش آن در عرصه جهانی، مقوله‌ای جدید است. چراکه در این سند، تنوع فرهنگی به‌عنوان میراث مشترک بشری پذیرفته شده و احترام گذاشتن به آن، در واقع یک رفتار فرهنگی مثبت ارزیابی شده است.

ماده ۹ اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی یونسکو به اهمیت نقش دولت اشاره می‌کند و می‌گوید که سیاست‌های فرهنگی نقش تسهیل‌گران خلاقیت را ایفا می‌کنند و «در عین تضمین چرخش آزاد اندیشه‌ها و آثار، سیاست‌های فرهنگی باید زمینه‌ساز شرایطی باشند که به کمک صنایع فرهنگی قابل ترویج در سطوح محلی و جهانی به تولید و انتشار خدمات و کالاهای متنوع فرهنگی منتهی شوند. بنابراین همه کشورها باید به‌موجب تعهدات بین‌المللی خود نسبت به تدوین و تعریف سیاست فرهنگی خود اقدام کنند و این سیاست را از ارزش‌هایی که مناسب می‌دانند، چه از طریق ارائه حمایت‌های عملیاتی و چه به کمک وضع قوانین و مقررات خاص، به اجرا درآورند».

در ماده یازده همین اعلامیه به موضوع فراهم آوردن مقدمات لازم برای همکاری میان بخش خصوصی، بخش دولتی و جامعه مدنی اشاره شده و آمده است که «نیروهای بازار به‌تنهایی نمی‌توانند پاسداری از تنوع فرهنگی و ترویج آن را که کلید توسعه پایدار انسانی است تضمین کنند. از این منظر، امتیاز تدوین سیاستی مشارکت‌محور میان بخش‌های دولتی و خصوصی و جامعه مدنی باید مورد تأکید مجدد قرار گیرد».

خاتمه

سیاست فرهنگی در خلأ تعیین نمی‌شود و از گرایش‌های اجتماعی، شرایط سیاسی و جغرافیایی، چارچوب‌های ایدئولوژیکی و مذهبی و نیز شرایط اقتصادی تأثیر می‌پذیرد. شاید هرگز نتوان در اهمیت فرهنگ اغراق کرد. اهمیت سیاستگذاری فرهنگی و محصول آن یعنی سیاست فرهنگی نیز بر کسی پوشیده نیست. از آنجا که طبق برخی تعاریف سیاستگذاری، تصمیم دولت به عدم اقدام نیز خود نوعی سیاستگذاری است، به این ترتیب می‌توان گفت که تمامی دولت‌ها سیاست فرهنگی دارند. در عین حال تفاوت‌های چشمگیری نیز با یکدیگر دارند. همان‌گونه که در بررسی رویکردها گفته شد، از این منظر دولت‌ها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد که روی طیفی از دخالت با نیت تعیین محتوای کالاها و خدمات فرهنگی و هنری تا حمایت و بی‌طرفی قرار می‌گیرند.

رجوع به مرجعیت‌ها به ما کمک می‌کند تا ضمن شناسایی راه، چرایی اتخاذ یک سیاست و عدم تعقیب دیگری را دریابیم. مرجعیت‌ها به ما دلایل وجودی سیاست‌ها را می‌گویند و برای اثبات به جا بودن سیاست به آنها توسل جسته می‌شود. بنابراین تغییر سیاست مستلزم تغییر مرجعیت‌هاست. به عبارت دیگر نقش آنها بنیادینست و در مطالعات تطبیقی سیاستگذاری توجه به آنها بسیار راهگشاست.

یکی از نقش‌های فرهنگ که از اواخر دهه ۱۹۸۰ به ویژه مورد توجه و تأکید قرار گرفته، نقشی است که می‌تواند در توسعه کشورها ایفا کند. همین امر سبب شده فرهنگ در کانون توجهات قرار گیرد و هر سال تعداد بیشتری از برنامه‌های توسعه با محوریت فرهنگ طراحی شوند. در بحث توسعه، ترویج فرهنگ و تعامل میان فرهنگ و توسعه، باید مورد توجه قرار گیرد. مناسبات میان مولفه‌های فرهنگی از قبیل باورها، سنت‌ها، شیوه‌های زیست و تأثیر آنها بر یکدیگر، در مبحث تنوع فرهنگی و توسعه می‌گنجد. در این مقوله، توسعه تنها به معنی رشد اقتصادی و مادی نیست، بلکه داشتن یک زندگی باکیفیت مبتنی بر فرهنگ و باورهای بومی، اصلی اساسی است. در اینجا است که بحث حفظ تنوع فرهنگی وارد می‌شود و بر ضرورت حمایت از اقلیت‌های مختلف در برابر اکثریت تأکید می‌گردد. دستیابی به توسعه متوازن و

منصفانه مستلزم توجه به تنوع فرهنگی و تلاش برای حفظ آن است. به مرجعیت تنوع فرهنگی، بنابراین، به عنوان بنیان سیاست‌های فرهنگی باید به طور جدی اندیشید و به بحث و تبادل نظر در این خصوص در ایران دامن زد.

منابع

الف) فارسی

- ۱- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، تأمل آسیب‌شناختی بر فرهنگ ایران، در مجید وحید، سیاستگذاری فرهنگی در ایران امروز، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۲- پارسونز، وین (۱۳۸۵)، مبانی سیاستگذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، جلد اول.
- ۳- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۸)، فرهنگ‌شناسی، گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن ایران، تهران، انتشارات پیام امروز.
- ۴- حسین‌لی، رسول (۱۳۷۹)، مبانی و اصول سیاست فرهنگی در آسیا و آفریقا، تهران، نشر آن.
- ۵- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۵)، زمینه فرهنگ‌شناسی تألیفی در انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی، تهران، نشر عطار.
- ۶- رز، ریچارد (۱۳۸۵)، راهنمای کاربردی یادگیری سیاستگذاری عمومی تطبیقی، ترجمه محمد صفار، تهران، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- ۷- فرهنگی، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، نظری به فرهنگ، مجله نامه فرهنگ، ش ۳۰، تابستان ۱۳۷۷.
- ۸- فکوهی، ناصر (۱۳۷۹)، از فرهنگ تا توسعه، انتشارات فردوسی، تهران.
- ۹- کانکلینی، نستور گارسیا (۱۳۷۹)، گزینه‌های سیاست فرهنگی در عرصه جهانی‌شدن، ترجمه مصطفی اسلامی در کتاب گزارش جهانی فرهنگ، تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو.
- ۱۰- کمیسیون ملی یونسکو (۱۳۹۰)، اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی یونسکو، مترجم: مهرناز پیروزنیک، تهران، کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- ۱۱- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- ۱۲- معینی، جهانگیر (۱۳۷۴)، نظریه و فرهنگ، تهران، مرکز مطالعات تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، چاپ اول.
- ۱۳- ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۴)، بررسی اندیشه‌های شهید مدرس از منظر سیاستگذاری عمومی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۴- مولر، پیر (۱۳۷۸)، سیاستگذاری عمومی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، نشر میزان.
- ۱۵- مورن، مایکل؛ رین، مارتین؛ گودین، روبرت (۱۳۹۳)، دانشنامه سیاستگذاری عمومی، مترجم: محمد صفار، تهران، نشر میزان.
- ۱۶- وحید، مجید (۱۳۸۳ الف)، سیاستگذاری عمومی، تهران، نشر میزان.
- ۱۷- (۱۳۸۳ ب)، کنوانسیون جهانی تنوع فرهنگی. بررسی زمینه‌های فکری- تاریخی، موضوع و چشم‌انداز تصویب و تبعات در سیاستگذاری فرهنگی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۳، بهار ۱۳۸۳.
- ۱۸- (۱۳۸۴)، نگاهی به مشکل سیاستگذاری عمومی در ایران در قالب جامعه‌شناسی سازمان‌ها و با بهره‌گیری از مفهوم مرجعیت، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۹، پاییز ۱۳۸۴.
- ۱۹- (۱۳۸۶)، بحثی در سیاستگذاری فرهنگی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۶.

۲۰- هاولت، مایکل؛ رامش، ام، (۱۳۸۰)، مطالعه خط‌مشی عمومی، مترجمان عباس منوریان و ابراهیم گلشن، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.

ب) انگلیسی

- 21- Cowen, Tyler, 2005, *How the U.S. Funds the Arts. National Endowment for the Arts, Washington, DC: 2005.*
- 22- Monica Gattinger, Diane Saint-Pierre & Alexandre Couture Gagnon, 2008, *Toward Subnational Comparative Cultural Policy Analysis: The Case of Provincial Cultural Policy and Administration in Canada, The Journal of Arts Management, Law, and Society*, 35:4.
- 23- Mulcahy, Kevin V. 2006, *Cultural Policy: Definitions and Theoretical Approaches, The Journal of Art's Management, Law, and Society*, 35:4.
- 24- Poirrier, Philippe, *French Cultural Policy in Question, 1981-2003, in Julian BOURG (Dir.), After the Deluge, New Perspectives on Postwar French Intellectual and Cultural History, Lanham Md., Lexington Books, 2004, p. 301-323.*
- 25- Ryan, Michael, 2010, *Cultural Studies; a practical introduction, Wiley-Blackwell.*
- 26- Schuster, J. M., 1985, *Supporting the Arts: An international Comparative Study of Arts Funding in Eight Countries, Washington: National Endowment for the Arts.*
- 27- Schuster, J. M., 2002, *Sub-National Cultural Policy—Where the Action is: Mapping State Cultural Policy in the United States. International Journal of Cultural Policy* 8 (2): 181–196.
- 28- Smith, Kevin B. and Christopher W. Larimer, 2009, *The Public Policy Theory Primer, Westview Press.*